



## گُمون و رهایی

### به مناسبت صدوپنجاهمین سالگرد گُمون پاریس

این روزهای ماه مارس ۲۰۲۱، با سالگرد یکی از رخداد‌های انقلابی و اجتماعی بزرگ تاریخ یعنی گُمون پاریس همزمان می‌باشند. صد و پنجاه سال پیش، در ۱۸ مارس ۱۸۷۱، در پی شکست فرانسه از آلمان (پروس) در جنگ میان آنها، مردم پاریس، به ویژه کارگران و در میان آنها زنان، دست به شورش علیه حکومت خود می‌زنند. شهرداری پاریس، این جایگاه دولت و حاکمیت، را تسخیر می‌کنند. اداره‌ی امور پایتخت را به دست خود می‌گیرند. یک «گارد ملی» از زحمتکشان مسلح برای دفاع از خود و رویارویی با قوای حکومتی و حامیان آنها، ارتش پروس مستقر در اطراف پاریس، ایجاد می‌کنند. در ۱۸ مارس، دولتیان و نظامیان زیر فرمان آنها را به خارج از پاریس می‌رانند، به ورسای، شهری در ۱۷ کیلومتری در غرب پایتخت. ۱۹ مارس، در بیانیه‌ای سیاسی خطاب به مردم فرانسه و جهان اعلام می‌دارند که از این پس می‌خواهند زندگی خود را به شکل گُمونی اداره کنند.

گُمون پاریس در درون‌مایه‌ی اجتماعی، دموکراتیک و رهایی‌خواهانه‌ی خود، جنبشی نوآورانه است. بدون پیشینه در تاریخ فرانسه و جهان و همچنان بی‌همتا تا امروز. جنبش گُمونی در فرانسه اما تنها به پایتخت محدود نمی‌شود. در برخی شهرستان‌های این کشور نیز، گُمون‌هایی بیش‌وکم همزمان با قیام پاریس و با مضمونی مشترک تشکیل می‌شوند.<sup>۱</sup> با این همه، دیری نمی‌پاید که گُمون پاریس و دیگر شورش‌های مشابه در فرانسه در خون و آتش توسط ارتجاع سرکوب می‌شوند. مقاومت قهرمانانه‌ی گُمونرها در برابر تهاجم قوای نظامی حکومتیان، با ده‌ها هزار کشته و تبعیدی، هفتاد روز دوام می‌آورد.

گُمون پاریس به نمونه‌ای الهام‌بخش و رهنمونی برای جنبش‌های انقلابی و رهایی‌خواهانه‌ی دوران ما درآمده است. در عین حال اما، از نگاه‌ها و برداشت‌های مختلف و بیشتر متضاد به گُمون پاریس برخورد شده و می‌شود. به‌ویژه از سوی

احزاب «چپ» که امروزه با بُن‌بستی ژرف، نظری و عملی روبرو می‌باشند. حال در چنین اوضاع و احوالی و ۱۵۰ سال پس از گُمون پاریس، سیاست‌رهایبی<sup>۲</sup>، که میدان کارِ نظری و عملی گُنشگرانِ رهایبی‌خواه جهان و ایران را تشکیل می‌دهد، چه آموزشی نوآورانه از این رخداد انقلابی می‌تواند کسب نماید؟ این را در چند محور اصلی ترسیم خواهیم کرد. اما پیش از آن، لازم است که نگاهی به خودِ رخداد و معنای آن در خطوط کلی‌اش بی‌اندازیم.

## رویدادهای اصلی گُمون پاریس (۱۸ مارس – ۲۸ مه ۱۸۷۱)

شورش‌های گُمونی در پایتخت و شهرستان‌های فرانسه، در شرایط ویژه و یگانه‌ای رخ می‌دهند. گُمون، «رخدادی»<sup>۳</sup> است بی‌سابقه، خودانگیخته، پیش‌بینی نشده، بدون برنامه‌ریزی قبلی، ابداع‌گر و نوآور در مضمون اجتماعی و سیاسی. گُمون پاریس در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم در فرانسه، با ویژگی‌های این کشور در آن زمان، با قیام زحمتکشان پاریس در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ آغاز می‌شود و با سرکوبی وحشیانه در ۲۸ مه ۱۸۷۱ به پایان می‌رسد. گُمون‌های فرانسه زمانی برپا می‌شوند که رژیم ناپلئون سوم، موسوم به امپراتوری دوم، در پی شکست فرانسه در جنگ با آلمان (۱۹ ژوئیه ۱۸۷۰ - ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱)، فرو می‌پاشد و جمهوری سوم در کشور اعلام می‌شود. در عین حال نیز یک جنگ داخلی بین توده‌های مردم از یکسو و نیروهای ارتجاعی یعنی بورژوازی، کلیسا، دولتیان و ارتش از سوی دیگر، در فرانسه و به‌ویژه در پاریس، آغاز می‌شود. مهم‌ترین رویدادهای گُمون پاریس را یادآوری کنیم.

- **۱۸ مارس.** در سپیده‌دم، قیام خودانگیخته‌ی کارگران پاریس، به‌ویژه زنان، علیه اقدام ناموفق نیروهای نظامی حکومتی برای تصاحب توپ‌هایی که در اختیار گارد ملی شهر قرار دارد. در برابر پایداری مردم و گارد، ارتش حکومتی ناگزیر پس‌می‌نشیند. بدین‌سان، نخستین پیروزی جنبشی که خود را «گُمون پاریس» می‌نامد به دست می‌آید. دولت و حکومت از پایتخت فرار می‌کنند و به ورسای پناه می‌برند. پاریس طی مدت ۷۲ روز به دست شهروندان می‌افتد.

- **۱۹ مارس.** کمیته رهبری گارد ملی، که از کارگران تشکیل شده و منتخب واحدهای آن است، بیانیه‌ای سیاسی انتشار می‌دهد و در آن تشکیل گُمون پاریس را بدین صورت اعلام می‌دارد:

«*پرولترهای پایتخت، در شرایط ناتوانی و خیانت طبقات حاکم، به این آگاهی رسیده‌اند که زمانِ رهایبی از وضعیت کنونی فرا رسیده و باید رهبری امور همگانی را خود در دست گیرند.*» (کمیته رهبری گارد ملی برای پخش عمومی - ۱۹ مارس ۱۸۷۱).

- **۲۶ مارس.** انتخابات دموکراتیک برای تعیین ۹۲ عضو شورای گُمون با حق رأی همگانی و آزاد شهروندان. شرکت روندهای مختلف جمهوری‌خواهی، سوسیالیستی، آنارشویستی... از مناطق زحمتکشی و مردمی پاریس تا جناح‌های میانه‌رو هوادار افشار متوسط از بخش‌های مرکزی و غربی پایتخت در انتخابات. اینان می‌توانند ۲۰ نماینده به شورا بفرستند. مشارکت گسترده مردمی در این انتخابات بیان‌گر دموکراتیک و آزاد بودن آن است. با این حال، کمی بیش از نیمی از شهروندان پاریسی دارای حق رأی (۵۲٪) در انتخابات شرکت نمی‌کنند، که یک نقطه ضعف آن به شمار می‌رود.

- **۲۸ مارس.** اعلام رسمی تشکیل شورای گُمون ملقب به «گُمون پاریس». کمیته رهبری گارد ملی تمام اختیارات خود را تسلیم شورای تازه تأسیس می‌کند.

- **۳ آوریل.** اقدام نیروهای گُمون برای خروج از پاریس و مقابله با قوای حکومتی که خود را برای حمله به پایتخت تجدید سازمان می‌دهند. تلاش گُمونرها با شکست رو به رو می‌شود. تعدادی از آن‌ها که در این درگیری دستگیر و زندانی می‌شوند توسط حکومتیان مستقر در ورسای اعدام می‌گردند. از جمله دو عضو سرشناس شورای رهبری گُمون: گوستاو فلوران و امیل ویکتور دووال<sup>۴</sup>. از این پس فرایند مقاومتی سخت و سهمگین جنبش گُمون را تهدید می‌کند.

- **۹ آوریل.** دست یافتن به چند کامیابی نظامی موضعی اما موقت. از جمله تصرف ناحیه‌ای در شمال شرقی پاریس توسط بهترین رهبر نظامی گُمون، ژاروسلاو دابروسکی<sup>۵</sup>، که جمهوری‌خواهی لهستانی است و در قیام این کشور در سال ۱۸۶۳ علیه سلطه رژیم تزاری شرکت می‌کند و پس از شکست آن به پاریس پناه می‌برد.

- ۱۱ آوریل. تأسیس اتحادیه زنان برای دفاع از پاریس و مراقبت از آسیب‌دیدگان. از جمله خواسته‌های این اتحادیه، حق کار برای زنان و برابری حقوقی زن و مرد است.

- ۱۶ آوریل. انتخابات برای تکمیل اعضای کُمون، که به طور کامل در آرامش و قاعده انجام می‌پذیرند.

- اول مه. ایجاد کمیته نجات عمومی<sup>۶</sup> در رأس شورای کُمون با سرمشرق‌گیری از انقلاب فرانسه در زمان قدرت ژاکوبین‌ها. با ۴۵ رأی، تمرکزگرایان شورا موفق به تحمیل چنین مرکزی می‌شوند. اقلیت دموکراسی‌خواه، غیرتمرکزگرا و هوادار خودمختاری کُمونی، با ۲۳ رأی مخالفت می‌کند و در ۱۵ مه مانیفستی در افشای «دیکتاتوری کمیته نجات عمومی» انتشار می‌دهد. این گروه چند روزی شورای کُمون را ترک می‌کند اما سرانجام برای پیش‌برد مبارزه‌ای مشترک علیه نیروهای ورسای به شورا بازمی‌گردد.

- ۷ مه. تشکیل فدراسیونی از انجمن‌ها و کلپ‌های مختلف شهروندی در مناطق کارگری و مردمی، متشکل از زنان و مردان. اعلام آمادگی آن‌ها برای همکاری با شورای کُمون.

- ۹ تا ۱۴ مه. وضعیت نظامی کُمون در ناحیه‌ی جنوب غربی (در مسیر ورسای) به شدت رو به وخامت می‌رود. برج و باروی‌های دو منطقه در جنوب پاریس (ایسی و وانو)، که از پاریس دفاع می‌کنند، فرو می‌پاشند.

- ۲۱ تا ۲۸ مه. در این روزهای پایانی موجودیت کُمون، سپاه ورسای پاریس را ناحیه به ناحیه تسخیر می‌کند. سنگر به سنگر، کارگران مسلح در مناطق شمال شرقی پاریس، در محله‌های یازدهم، نوزدهم، بیستم... تا آخر می‌رزمند و مقاومت می‌کنند. کشتارها بدون ایست ادامه پیدا می‌کنند، حتا پس از آن چه که به «هفته‌ی خونین» (۲۱ تا ۲۸ مه) معروف می‌شود: تیرباران ۲۰ هزار کُمونر، دستگیری ۵۰ هزار نفر و تبعید هزاران شهروند به مناطق و جزایر دور دست.

## کُمون، شکل نوینی از زندگی

در فاصله‌ی بین آغاز جنبش در ماه مارس و پایان آن در ماه مه، کُمون دست به اقدام‌های اجتماعی و سیاسی بی‌پیشینه‌ای در تاریخ انقلابی فرانسه می‌زند. این همه در راستای تلاش برای ایجاد و ابداع شکل نوینی از زندگی و همزیستی شهروندی در صلح و برابری. تصمیم‌ها و تدبیرهای کُمون، در زمان خود نوآورانه و انقلابی است. از جمله، در زمینه‌ی کار، آموزش عمومی و رایگان، حقوق زنان، هنر، دموکراسی مستقیم، جدایی دولت و دین و غیره. اختراع واژه «لانیسته»، برگرفته از کلمه «لایک»، ریشه در کُمون پاریس و موضع ضد کلیسایسالاری آن دارد. تا روزهای آخر، تصمیم‌های اجتماعی کُمون ادامه دارند. گفته می‌شود که در ۱۸ مه، سه روز قبل از تهاجم نیروهای ورسای برای قلع و قمع کُمون (۲۱ مه)، کُمونرها بر سر تعیین تعداد کلاس‌های دبستانی با هم رایزنی می‌کردند.

امروز، بسیاری از تصمیم‌های اجتماعی و سیاسی کُمون، حداقل در کشورهای موسوم به دموکراسی، بیش و کم تحقق پیدا کرده‌اند. با این حال اما، به مناسبت گرمی داشت این قیام کارگری و مردمی، بسی جا دارد که درونمایه‌ی تصمیم‌های اصلی کُمون را بازگو کنیم. با این که عمر کوتاه امکان اجرای واقعی آن‌ها را به دست نمی‌دهد.

کارگران و زحمتکش‌ان پاریسی، از همان آغاز شورش خود، با در دست گرفتن امور شهر، در راستای روح انقلاب پیشین ۱۸۴۸ فرانسه، یعنی تحقق یک جمهوری دموکراتیک و اجتماعی، فکر و عمل می‌کنند.

- در جریان این انقلاب دومانه، کُمونرها خواست‌های اجتماعی و سیاسی خود را توسعه و تکامل می‌دهند. اقدام‌ها و تصمیم‌های آن‌ها زمینه‌های گسترده‌ای را در بر می‌گیرند: از مسایل دموکراتیک تا امور اقتصادی، آموزشی، بهداشتی، هنری و غیره. پاره‌ای از آن‌ها را بازگو کنیم:

- جدایی دولت و کلیسا یعنی الغای نقش برتر و دخالت‌گرانه کلیسا در امور سیاسی و اجتماعی اعلام می‌شود.

- سیستم ناعادلانه جاری در مورد مشمولین نظام وظیفه ملغا می‌شود.

- گیوتین - این دستگاه مجازات اعدام از طریق قطع سر، برخاسته از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) - در برابر شهرداری ناحیه پانزدهم پاریس به آتش کشیده می‌شود.

- آموزش ابتدایی و حرفه‌ای لایک و رایگان به راه انداخته می‌شود.

- آموزش حرفه‌ای برای دختران آزاد می‌شود. گشایش دو مدرسه حرفه‌ای، یکی دخترانه و دیگری پسرانه. در این مدارس، آموزش دینی ممنوع می‌شود، نشانه‌های مذهبی مسیحی در کلاس‌ها برداشته می‌شوند.
- نظم سنتی خانواده زیر سؤال برده می‌شود. پیوند آزاد زن و مرد به رسمیت شناخته می‌شود.
- قطعنامه‌ی کُمون در مورد جدایی دولت و کلیساها توسط تعدادی از زنان در مدارس و بیمارستان‌ها به اجرا درمی‌آید.
- مصادره کارگاه‌های رها شده توسط مالکین آن‌ها و واگذاری آن‌ها به تعاونی‌های کارگری. در این کارگاه‌ها، مدت کار روزانه ۱۰ ساعت تعیین می‌شود و مدیران توسط مزدبگیران انتخاب می‌شوند (قطعنامه کُمون صادره در ۱۶ آوریل).
- ممنوعیت کار شبانه نانویان (قطعنامه کُمون صادره در ۲۰ آوریل).
- ممنوعیت جریمه‌های نقدی و برداشت از دستمزد کارگران توسط کارفرمان (قطعنامه کُمون در ۲۸ آوریل).

بدین ترتیب، کُمون و شورای آن، بی آن که دارای دکترین و یا برنامه‌ای از پیش تعیین شده و جامد باشد، و با وجود اختلاف‌های درونی خود، به ویژه تضاد میان طرفداران مشی خودمختاری و مشی تمرکزگرا، به مدت چند هفته کاری انجام می‌دهد که جمهوری‌های پسین فرانسه طی سال‌ها انجام خواهند داد.

قیام کُمون‌رها راه را برای مفهوم و برداشت نوینی از «زندگانی باهم و مشترک»، بر بنیاد مشارکت، همبستگی، برابری، جمهوریت، دموکراسی و جدایی دولت و دین (لائسیته) ... هموار می‌سازد. کُمون تلاش می‌کند که روابط بین شهروندان و نمایندگان یا منتخبان را به گونه‌ای ژرف تغییر دهد. منتخبان در همه‌ی سطوح اداری می‌توانند توسط انتخاب‌کنندگان عزل شوند. از شهروندان زن و مرد، برابری در تصمیم‌گیری‌ها نظرخواهی می‌شود. تلاش می‌شود، بیشتر از دموکراسی مستقیم شهروندی و کمتر از دموکراسی نمایندگی استفاده شود. دموکراسی مستقیم یعنی آن چه که به «حکومت مردم بر مردم و برای مردم» معروف شده است و ما «اداره‌ی امور خود به دست خود و برای خود» توسط مردمان (بسیاران) می‌نامیم. در دوران کوتاه کُمون، شهروندان در اماکن مختلف شهر تجمع کرده و به تبادل آرا و نظرات‌شان می‌پردازند. طرح‌ها و راه‌حل‌های خود را در میان می‌گذارند. نمایندگان را زیر فشار قرار می‌دهند. در اداره و مدیریت امور اقتصادی، تولید و توزیع، مشارکت می‌کنند. تعاونی‌های کارگری با مدیریت خود ایجاد می‌کنند. سخن‌گویان نیز تلاش می‌کنند نظرات و خواست‌های مردم را بازتاب دهند. اختراع یا ابداع شکل نوین زندگی با هم به بحث و جدل عمومی گذارده می‌شود. باشگاه‌ها و انجمن‌های مختلف در محله‌های کارگری و مردمی با شرکت زنان شکل می‌گیرند. این مجامع با حفظ ویژگی و استقلال خود با هم اتحاد می‌کنند، فدراسیونی از انجمن‌ها تشکیل می‌دهند و با شورای کُمون برای اداره‌ی امور و تصمیم‌گیری وارد همکاری می‌شوند. زنان (و این ویژگی ممتاز و بی‌پیشینه‌ی جنبش کُمون است) در مشارکت برابری با مردان در همه‌ی سطوح نقشی برجسته در کُمون پاریس ایفا می‌کنند. از آن جمله است، لوئیز میشل<sup>۷</sup>، آموزگار، مبارز آنارشویست و فمینیست که در تمام فعالیت‌های کُمون شرکت دارد، در پایان کار دستگیر و زندانی می‌شود و در اوت ۱۸۷۳ به جزیره کالدونیای نو تبعید می‌شود.

جنبش کُمون پاریس، البته، همان‌گونه که اشاره کردیم، فرصت چندانی پیدا نمی‌کند تا بتواند این شکل نوین زندگی و اداره‌ی جمعی را به طور واقعی تحقق بخشد. پاره‌ای از تصمیم‌های اجتماعی و انقلابی کُمون در حد قطعنامه و اعلام رسمی و علنی باقی می‌مانند و نمی‌توانند به اجرا درآیند. از سوی دیگر شرایط بحرانی و جنگ داخلی و محاصره‌ی نیروهای نظامی خارجی و داخلی، شورای کُمون را به کارهایی تلافی‌جویانه سوق می‌دهند. از جمله دستگیری تعدادی از شهروندان به عنوان "گروگان مردم پاریس" و اعدام خودسرانه‌ی آن‌ها به جرم "هم‌دستی با حکومت ورسای" و یا توقیف برخی روزنامه‌های طرفدار ورسای. ناگفته نماند که این گونه اعمال با اتفاق آرای اعضای شورای کُمون انجام نمی‌پذیرند.

## کُمون، دو خط مشی

ترکیب سیاسی جناح‌بندی‌های درون شورای رهبری کُمون، که با انتخابات ۲۶ مارس شکل می‌گیرد، و اقدامات سیاسی این ارگان، همه نشانگر تقابل بین دو خط مشی متضاد در درون آن است.

یک خط مشی، با برخورداری از اکثریتی نسبی اما کوچک در شورا، خط مشی دولت‌گرا، تمرکزخواه و اقتدار طلب است. اینان از ژاکوبینیسم<sup>۸</sup> انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) الهام می‌گیرند. از بلانکیست‌ها<sup>۹</sup>، ژاکوبین‌ها و نمایندگانی مستقل تشکیل می‌شوند. طرفدار اقتدار یک آوانگارد انقلابی و حتا اعمال یک دیکتاتوری انقلابی از سوی مرکزی مقتدر هستند. اما اینان در عمل با تضادها و محدودیت‌های فراوان چنین سیاستی در عمل مواجه می‌شوند.

خط مشی دوم، که این نیز گونه‌گون است، اقلیت بزرگی را در شورای کُمون تشکیل می‌دهد. اینان بیشتر طرفدار جمهوریته اجتماعی و غیرمتمرکز، بر اساس خودمختاری، خودگردانی و استقلال کُمون‌های مختلف در فرانسه و فرا تر از آن (در جهان) هستند. اینان هوادارن پرودون، آنارشویست‌ها و انترناسیونالیست‌های کُمون را تشکیل می‌دهند. ایده‌ی مهم اصلی آن‌ها، در تقابل با خط مشی دولت‌گرا و تمرکزخواه، گسترش سراسری **جنبش کُمونالی** (شهرداری‌ها) در استقلال، آزادی، خودمختاری و همبستگی میان آن‌هاست. اینان نیز در عمل روزمره با محدودیت‌ها و تضادهایی رو به رو می‌شوند و نمی‌توانند دیدگاه‌ها و نظریه‌های خود را به عمل نشانند.

از دید ما، کُمون پاریس را باید در چهارچوب تعارض میان این دو خط مشی اصلی مورد مطالعه و بازبینی قرار داد: یکی دولت‌گرا، اقتدارطلب و تمرکزخواه و دیگری تمرکز زدا، هوادار تشکیل کُمون‌های آزاد، خودمختار و خودگردان.

نا گفته روشن است که این خط مشی دوم در کُمون پاریس، یعنی **جنبش کُمونالی**، با وجود تضادها و نارسایی‌هایش، هم‌گرایی و هم‌آوایی ما را در تبیین **سیاست رهایی**، که خطوط کلی آن را در زیر توضیح می‌دهیم، به دست می‌آورد.

## مبانی سیاست رهایی

اعلام موضع ما در این جا نسبت به روح و معنای آموزش‌های اجتماعی و سیاسی کُمون پاریس، به مفهوم نسخه‌برداری انتزاعی و ساده‌انگارانه از آن نیست. شرایط نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم با سده‌ی بیست و یکم کنونی بسیار متفاوت‌اند. اما آن چه که برای ما امروز، در پرتو ایده‌های **کُمونالی** برخاسته از کُمون پاریس، با همه‌ی محدودیت‌ها و سستی‌های ناشی از شرایط عینی و تاریخی‌اش، اهمیت و ویژه پیدا می‌کند، تبیین مبانی یک سیاست رهایی به طور کلی و به طور خاص برای جنبش رهایی‌خواهی در ایران است. این مبانی را ما در شش مقوله نظری - عملی تمیز می‌دهیم: ۱- نفی دولت و دولت‌گرایی<sup>۱۰</sup>. ۲- دموکراسی مستقیم، نفی نمایندگی. ۳- خودمختاری - خودگردانی، نفی تمرکزگرایی. ۴- مجمع عمومی، نفی حزبیت. ۵- تصاحب و مدیریت جمعی، نفی مالکیت خصوصی یا دولتی. ۶- جهان‌گرایی، نفی حاکمیت دولت-ملت. در خطوط کلی، هر یک از این مبانی را توضیح می‌دهیم.

### ۱- نفی دولت و دولت‌گرایی

مارکس در نتیجه‌گیری از تجربه‌ی کُمون پاریس (در مجموعه نوشته‌هایی که به نام «جنگ داخلی در فرانسه» منتشر می‌شوند) و انگلس در مقدمه‌ای که در سال ۱۸۹۱ بر این اثر می‌نویسد، دست به تجدید نظری مهم در آرا و عقاید خود نسبت به نقش «دولت» می‌زنند. بر خلاف آن چه که در *مانیفست حزب کمونیست* (۱۸۴۸) تجویز کرده بودند (این تر که پرولتاریا برای اجرای هدف‌های خود موظف به تسخیر دولت بورژوازی و به کارانداختن آن است)، مارکس و انگلس، با حرکت از تجربه‌ی کُمون پاریس، به این درک جدید می‌رسند که طبقه کارگر نمی‌تواند دولت را آن گونه که هست تسخیر و به سادگی در اختیار امیال خود قرار دهد، بلکه باید آن را نابود سازد و به جای آن قدرت دیگری را به وجود آورد. اما آن چه که نزد مارکس و انگلس در **ابهام کامل** باقی می‌ماند و از آن پس در جنبش سوسیالیستی و کمونیستی **مشکل‌زا** می‌شود، این است که آن‌ها از یک‌سو، با حرکت از آموزش‌های کُمون، از نابودی دولت سخن می‌رانند و از سوی دیگر به کُمون‌رها ایراد می‌گیرند که چرا به گونه‌ی دولتی مصمم و مقتدر عمل نکردند. این در حالی است که انگیزه و برنامه‌ی کُمون، حتا برای جناح‌های دولت‌گرا و تمرکزخواه آن، به هیچ رو، ایجاد دستگاهی جدید، مقتدر و حاکم بر مردم یا به بیانی دیگر «دولتی» دیگر نبود. شکل مورد خواست کُمون‌رها در حقیقت، نه ایجاد نوع دیگری از «دولت» بلکه کُمون بود. همین ابهام در مارکسیسم بنیادین است که از آن پس مایه‌ی برآمدن انحرافی بزرگ در جنبش مارکسیستی و سوسیالیستی پسا مارکسی در جهان می‌شود. از یک‌سو با شکل‌گیری سوسیال‌دموکراسی رو به رو می‌شویم که حفظ و تداوم «دولت»

را تحت عنوان «دولت رفاه» دنبال می‌کند و از سوی دیگر، در پی انقلاب اکتبر روسیه، نزد نین و بلشویسم و سپس در «سوسیالیسم واقعاً موجود» سده‌ی بیستم، در چین و دیگر نقاط جهان، و به طور کلی در تمامی چپ... با دریافتی از سوسیالیسم مواجه‌ایم که در آن، دولتی از نوعی دیگر اما به مراتب قدرت‌مندتر، اقتدارطلب، سلطه‌گر و توتالیتر، این بار به نام کارگران، مردم، خلق و غیره، تحکیم و تثبیت می‌شود.

در درازای تاریخ اندیشه و عمل سیاسی، سیاست‌ورزی و دولت‌گرایی همواره با هم عجین بوده‌اند. اما در سیاست رهایی‌خواهی مورد نظر ما، این آمیختگی از بین می‌رود. رهایی‌خواهی دولت‌گرا نیست، بر محور قدرت، دولت و حکومت نمی‌گردد. این همانی است که ما «سیاست‌ورزی، بدون دولت‌گرایی» می‌نامیم. سیاست رهایی‌نا سازگاری بنیادین با دولتی دارد که همواره چون قدرتی بالاتر، برین، جدا و مسلط بر جامعه عمل می‌کند. سیاست رهایی، سیاستی از نوعی دیگر است. متفاوت از سیاست واقعاً موجود امروزی است. متفاوت از بینشی است که در همه جا غلبه دارد و دولت‌گرایی و دولت‌مداری را با سیاست هم‌سو و هم‌سان می‌سازد. سیاست رهایی، همراه با مداخله‌گری مستقیم مردمان، یا بسیاریان multitude، خود را در آن گونه از آزمون‌های اجتماعی و سیاسی و در مکانی و وضعیتی معین نشان می‌دهد که به طور کامل مستقل از دولت قرار گیرند. در آزمون‌هایی خارج از مکانیسم دستگاه دولتی و حکومتی با هر شکل و ترتیبی.

دولت، آنی است که، در یک وضعیت مشخص، از راه تجویز آن چه که به طور صوری امکان پذیر است، حکم می‌راند که چه عملی، سیاستی امکان پذیر هست یا نیست. دولت امروزه از اقتصاد، قانون اساسی، حکومت، قوانین، ارتش و پلیس و به طور طبیعی از دستگاه‌های ایدئولوژیکی... تشکیل می‌شود. دولت در پاره‌ای از کشورها چون ایران جمهوری اسلامی، افزون بر همه، با دین‌سالاری و دستگاه روحانیت آمیخته و آغشته شده است و چیزی نیست جز یک تئوکراسی تام و تمام دینی-اسلامی. از این روست که جنبش، اگر در راستای رهایی بخواهد عمل کند، تنها با خلاصی یافتن از دولت‌گرایی می‌تواند فرا رود. خواست رهایی واقعی در شرایط امروز یعنی این که «گسست از دولت‌گرایی» باید خود را در نظریه و عمل سیاسی **از هم اکنون** و نه در آینده‌ای نامعلوم و «آرمانی» نمایان سازد.

امروزه سیاست را باید از دلبستگی به قدرت و «تصرف قدرت» به منظور جایگزینی آن با قدرتی جدید، رها ساخت. بینشی در سیاست و از جمله در تفکر سوسیالیستی و چپ حاکم است که امر قدرت، دولت و تصرف آن را در مرکز هستی‌شناسانه‌ی سیاسی خود قرار می‌دهد. در این نگاه بی‌اندازه انحرافی، «انقلاب» و «تصرف قدرت» به‌ویژه از راه قهر در هم آمیخته‌اند. سیاست رهایی‌ها، در گسست از چنین بینشی تبیین می‌شود و عمل می‌کند. در گسست از سوسیالیسم قدرت طلبانه‌ای که در سده‌ی بیستم دست به باز تولید ساختار قدرت و دولتی متمرکز، سلطه‌گر و نظامی-پلیسی می‌زند. امر رهایی، به واقع، حرکتی جنبشی است، بدین معنا که قدرت و دولت را نه از برای حفظ و اصلاح آن بلکه تنها به منظور محو آنها، موضوع اندیشندگی و عملکردی خود قرار می‌دهد. در همین راستا، ایده رهایی را باید از زیر سلطه‌ی ایده کسب «پیروزی» از راه «تصرف قدرت» رها ساخت. امروزه بحث بر سر پیروزی نیست. آن چه که در وهله‌ی اول، در شرایط فروپاشی سوسیالیسم‌ها از یکسو و چیرگی کامل سرمایه‌داری در جهان از سوی دیگر، اهمیت پیدا می‌کند، موجودیت خود ایده رهایی‌خواهی از سلطه‌ها است. چیزی که همانا «کمونیسم» می‌تواند نامید.

## ۲- دموکراسی مستقیم، نفی نمایندگی

سیاست رهایی مدافع دموکراسی مستقیم یعنی مداخله‌ی بی‌واسطه‌ی کارگران، زحمتکشان و مردمان در «امر عمومی» Res publica است. سیاست رهایی‌ها هوادار دموکراسی حقیقی است، که در نهایت دموکراسی علیه دولت است، «در دموکراسی حقیقی، دولت سیاسی محو می‌گردد.» - مارکس<sup>(۱)</sup>. چنین فرجامی (دموکراسی علیه دولت)، از فرایند مبارزه برای دخالت‌گری رادیکال، از مبارزه‌ی هر چه گسترده‌تر و مستقیم‌تر مردمان در چندگانگی‌شان، می‌گذرد. یعنی: مشارکت آزادانه، داوطلبانه و برابانه‌ی انسان‌ها در امور خود؛ اعمال شیوه و روش خودگردانی و خودمدیریتی؛ دخالت‌گری و کنترل از پائین در همه‌ی امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، محیط زیستی، فرهنگی... توسط شهروندان. در این میان، باید تأکید کنیم که دخالت‌گری جمعی، مشارکتی و مستقیم مردمان «نمایندگی» نمی‌شود. از این رو، دموکراسی مستقیم قرابتی با دموکراسی نمایندگی در نظام‌های "دموکراتیک" امروزی ندارد. «حاکمیت» به قول روسو، «نمی‌تواند نمایندگی شود. با همان منطق که نمی‌تواند واگذار شود. حاکمیت به طور اساسی اراده‌ی عمومی

است و اراده‌ی عمومی هیچ‌گاه کسی را نمایندگی خود نمی‌کند. اراده‌ی عمومی یا به واقع اراده‌ی عمومی است و یا چیز دیگری است، حد وسطی وجود ندارد.<sup>۱۲</sup>»

دموکراسی بدین سان در حکومت، دولت، پارلمان، نهادهای رسمی، انتخابات و از این دست تعریف و تبیین نمی‌شود. در تعریف رهایی‌خواهانه، «دموکراسی» یعنی نقش و فعالیت انسان‌ها در بسیارگونگی‌شان، در اختلاف‌ها و تضادهای شان، که به رسمیت شناخته می‌شوند، برای رهایی از سلطه‌ها. و این رهایی تنها می‌تواند امر خود آن‌ها باشد. دموکراسی در معنای کسب امور خود توسط خود و برای خود به گونه‌ای مستقیم و بلاواسطه، فرایند بی‌پایانی است که همواره مرزهای ساختگی و قانونی دموکراسی نمایندگی را به سوی دموکراسی هر چه مشارکتی‌تر، کامل‌تر و گسترده‌تر در هم می‌نوردد. این آن چیزی است که ما «دموکراتیزه کردن دموکراسی» برای رهایی از سلطه‌ها می‌نامیم.

### ۳- خودمختاری - خودگردانی، نفی تمرکزگرایی

برای نخستین بار در تاریخ انقلاب‌ها، در گُمون پاریس است که ایده ایجاد فدراسیونی از گُمون‌های خودمختار، به‌ویژه از سوی بخش‌های رهایی‌خواه و ضد تمرکزگرایی جنبش، طرح می‌شود.

سیاست رهایی بر بنیاد خودمختاری، خودگردانی و علیه تمرکزگرایی ساخته و پرداخته می‌شود. دولت-ملت‌ها در درازای تاریخ در هر جا که ایجاد شده‌اند، در عصر مدرن، و از جمله در ایران نیز، همواره نقش قذفی مقتدر و سلطه‌گر، چه فئودالی، سرمایه‌داری، استبدادی یا تفوکراتیک را ایفا کرده‌اند. قدرت مرکزی همواره از مشارکت و خودمدیریت مردمان محل‌ها، استان‌ها و مناطق مختلف در امور خود جلوگیری به عمل آورده است. کشورها به طور کلی سرزمین چندگانگی‌های اجتماعی، طبقاتی، ملیتی، قومی، اثنیکی، زبانی، فرهنگی و غیره بوده‌اند که خواستار مشارکت آزادانه و برابری در امور خود بدون سلطه‌ی قدرتی برین، متمرکز و جدا از مردم می‌باشند. اما همواره مردمان بسیارگونه از حق اداره‌ی امور خود توسط خود، از حق خودمختاری و خودگردانی در مکان زندگی و فعالیت خود، توسط قدرتی متمرکز و منفصل به نام **حاکمیت**، که همانا دولت و حکومت مرکزی است، سلب شده‌اند. سیاست رهایی، در رد تمرکزگرایی، هوادار خودمدیریت مردمان در هر جا از راه ایجاد گُمون‌ها، مجلس‌ها و مجمع‌های دموکراتیک، خودمختار و خودگردان است.

### ۴- مجمع عمومی، نفی حزبیت

حزبیت سنتی به طور کلی، چپ یا راست، بنا بر مُدل و سرمشق «دولت» تبیین شده است. هم چنان که دولت مدرن در غرب بنا بر نمونه‌ی موجود ساختار سلسله‌مراتبی و اقتدارگرایی نهاد کلیسا شکل گرفته است. حزب کلاسیک امروزی، دستگاهی است با الزامات ویژه‌ی خود برای تسخیر قدرت سیاسی، در دست گرفتن دستگاه دولتی و حفظ و تحکیم آن به منظور قیمومیت، حاکمیت و سلطه بر جامعه. از این رو، ما این گونه تشکیلات سیاسی را «حزب - دولت» می‌نامیم. سازماندهی به صورت عمودی، هیرارشیکی، متمرکز، بوروکراتیک، اقتدارگرا با یک رهبری (یا کمیته مرکزی) در قالب تأمین منافع حزب و دستگاه آن... شاخص‌های اصلی هر حزب کلاسیک و مدرن امروزی را تشکیل می‌دهند. امروزه با نقد و رد شکل‌ها و شیوه‌های کهنه و سنتی فعالیت سیاسی و سازمانی، جنبش‌ها و فعالان رهایی‌خواه در تکاپوی اختراع و ابداع شکل‌های نوینی از مشارکت، خودسازماندهی و خودگردانی هستند. شکل‌های تاریخی و شناخته شده‌ی حزب که تا کنون در نمونه‌ی حزب-دولت برای رهبری و مدیریت سیستم موجود عمل کرده و هم‌چنان نیز می‌کنند، امروزه دیگر نه تنها فاقد کارایی و اثربخشی‌اند، بلکه حتا می‌توانند برای پیش‌رفت رهایی‌خواهی زیان‌بار باشند.

فلسفه و بینش رهایی‌خواهی از یکسو بر قابلیت‌ها و توانایی‌های فاعل اجتماعی در جنبش‌ها و مبارزات اجتماعی، که امروزه دیگر به طبقه‌ی کارگر محدود نمی‌شود، و از سوی دیگر بر جدایی از حزبیت کلاسیک و سازماندهی به گونه‌ی حزبی تأکید می‌ورزد. شکل نوین سازماندهی امروزی، که ما **مجمع عمومی**<sup>۱۳</sup> می‌نامیم، دارای چنان ویژگی‌ای است که شرایط مشارکت افراد و فعالان را به صورتی برابری در آزادی دخالت‌گری و نظردهی آنان فراهم می‌سازد. این شکل نوین سازماندهی، به گونه‌ای است که به افراد و گرایش‌های مختلف، فعال و شرکت‌کننده در مجمع عمومی، به بسیاریان مجتمع، امکان می‌دهد که نقش خود را به منزله‌ی کنشگران، دخالت‌گران و تعیین‌کنندگان و **تصمیم‌گیرندگان مستقیم** در شرایطی آزاد، برابر و دموکراتیک ایفا نمایند. این گونه شکل از سازماندهی و دخالت‌گری در امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره را خود شرکت‌کنندگان، در بحث و گفتگو، در مشارکت و مبادله‌ی تجربیات عملی و اجتماعی

خود به وجود می‌آورند و نه، به جای آن‌ها، سیاست‌ورزان و یا کنشگران حزبی که بیشتر در پی اعمال قدرت، حاکمیت یا قیومیت بر جمع می‌باشند.

مجمع عمومی فضای آزاد، خلاق، برابر و پر چالش گفت و گو و تبادل و تقابل نظری و آزمونی است. در چنین بستری است که مبارزه و عمل دگرگشتی اجتماعی با مراددهی فکری و تجربی در بستری کاملن دموکراتیک، آزاد و برابر، آمیزش پیدا می‌کنند. خود شهروندان در چنین فرایندی نقش فاعلان، مبتکران، بازی‌کنان اصلی و مستقیم را ایفا می‌کنند. شکل‌ها و شیوه‌های مشارکت متشکل، انجمنی، جمعی و گُلکتیو را باید به وجود آورد و مجمع عمومی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین آن‌هاست. در چنین شکل‌هایی چون مجمع عمومی است که مداخله‌گری مستقیم، بدون واسطه، بدون قیومیت یک رهبری «آگاه» و سرانجام بدون سپردن کارها به «نمایندگان»، ولو منتخب به گونه‌ی دموکراتیک، امکان‌پذیر و عملی می‌شود.

#### ۵- تصاحت و مدیریت جمعی، نفی مالکیت خصوصی یا دولتی،

سرمایه‌داری امروزه خصلت جهانی پیدا کرده و سلطه‌ی خود را در سراسر گیتی برقرار کرده است. در این سیستم، استثمار، نابرابری، بی‌عدالتی، سلطه و نابودی طبیعت، محیط زیست و سرانجام بشریت و تمام هستی، در اشکالی گوناگون و گاه خشن‌تر از سامانه‌های پیشین، ادامه یافته و تشدید می‌شوند. امروزه، بیش از پیش تغییر بنیادی وضع موجود در همه‌ی کشورهای جهان، و از جمله در جامعه‌ی ما در ایران، وابسته به گسست از این مناسبات با ویژگی‌های خود در هر مکان است. این گسست از آن جا اهمیت پیدا می‌کند که راه‌حل‌های تاکنونی سوسیالیستی یا فاجعه‌آفرینند، چون راه حل سوسیالیسم دولتی و توتالیتر و یا به استمرار سیستم موجود انجامیده‌اند، چون راه حل سوسیال‌دموکراتیک. سیاست‌رهایی، رشد مالکیت و اقتصاد دولتی نیست. فرایند آن، پیش‌روی به سوی الغای مالکیت خصوصی و دولتی بر وسایل تولید است. به سوی تصاحب و کنترل جمعی و اشتراکی نیروهای مولده و به طور کلی اقتصاد است. به سوی مدیریت جمعی و مشارکتی این نیروهای مادی و معنوی توسط خود تولیدکنندگان و کارکنان به گونه‌ای مستقیم و بی‌واسطه است. این همه در اشکالی که نه دولتی باشد و نه خصوصی.

#### ۶- جهان‌گرایی، نفی حاکمیت دولت-ملت

امروزه، در عصر جهانی شدن و پیوستگی کشورها، مسایل و مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی... بیش از پیش تبدیل به چالش‌هایی بگرنج می‌شوند که پاسخی در چهارچوب‌های ملی، دولت-ملت<sup>۱۴</sup> و حتا منطقه‌ای پیدا نمی‌کنند. این پاسخ یا پاسخ‌ها بیش از پیش جهانی می‌شوند و در نتیجه هم‌راهی و مشارکت جنبش‌ها و نیروهای اجتماعی در سطح جهانی را فرا می‌خوانند. امروزه نه تنها برآمدن جامعه‌ی نوین و مناسبات اجتماعی رهایی در چهارچوب محدود و بسته‌ی یک کشور یا سرزمین ناممکن شده است - این را تجربه **انزوای گُمون پاریس** به خوبی نشان می‌دهد- بلکه همه چیز گواه می‌دهد که حتا اصلاحات در یک کشور نیز بیش از پیش نیاز به هم‌کاری و همبستگی دیگر مردمان، اقتصادها و اتحادها در دنیا و منطقه دارند. امروزه، جهانی‌شدن مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و بحران اقلیمی و محیط زیستی...، امر یافتن راه‌کارهای مشخص برای تغییر وضع موجود در یک کشور به گونه‌ای مستقل از تغییرات و تحولات در پیرامون، در منطقه و در دنیای خارج را هر چه بیشتر پیچیده و دشوار و در یک کلام ناممکن کرده است. رهایی از سلطه‌های گوناگون چون مالکیت، دولت و سرمایه‌داری امری جهانی است و در چارچوب بسته‌ی یک کشور و دولت-ملت به هیچ رو انجام پذیر نیست. جهان‌گرایی و انترناسیونالیسم یکی از بنیان‌های وجودی سیاست‌رهایی را تشکیل می‌دهد.

صد و پنجاه سال پیش، در چنین روزهایی، مردمی زحمتکش، زن و مرد، در شرایطی ویژه، به پا می‌خیزند و گُمون پاریس را خلق می‌کنند. آن‌ها آگاهانه و جسورانه مبارزه و مقاومت می‌کنند. در رایزنی و مشارکت با هم تصمیم می‌گیرند و تصمیم خود را به اجرا در می‌آورند. دست به ابداع شکل نوینی از زندگی، فعالیت و با هم بودن می‌زنند. **غیرممکن را ممکن سازند.** در آزادی و برابری. در سلطه‌ناپذیری از قدرت‌های آسمانی و زمینی، دینی و غیردینی. در اداره‌ی آگاهانه‌ی



امور خود توسط خود و برای خود. در خودمختاری و خودگردانی. در نفی ستم و استثمار و سلطه. در برابری زن و مرد... قدرت‌ها و دولت‌ها اما تلاش آن‌ها را با خون و آتش در هم می‌شکنند، صدای آن‌ها را خاموش می‌سازند. ولی یک کار هرگز نمی‌توانند انجام دهند و آن پیش‌گیری از گسترش جهانی ایده‌ای انقلابی است که نخستین بار از کُمون پاریس بر می‌خیزد: ایده‌ی شگفت‌انگیز **رهايي**.

## پانوشتها

- ۱- افزون بر پاریس، در دیگر شهرستان‌های فرانسه نیز در همان سال‌های ۱۸۷۰ - ۱۸۷۱، کُمون‌هایی به‌وجود می‌آیند. از جمله در شهرهای ماریسیل (۲۳ مارس - ۴ آوریل)، سن ایتین (۲۴ - ۲۸ مارس)، ناربن (۲۴ - ۳۱ مارس)، تولوز (۲۴ - ۲۷ مارس)، پریپیان (۲۵ مارس)، گرونویل (۱۶ آوریل)، بُردو (۱۶ آوریل)...
- ۲- سیاست رهایی : Politique d'émancipation
- ۳- رخداد، مفهومی که در فلسفه‌ی سیاسی دهه‌ی ۱۹۷۰، به‌ویژه در فلسفه‌ی فرانسوی، زیر عنوان Événement تبیین می‌شود.
- ۴- Émile Victor Duval - Gustave Flourens
- ۵- Jarosław Dąbrowski
- ۶- Comité de salut public
- ۷- Louise Michel
- ۸- ژاکوبینیسم : Jacobinisme جناح تمرکزگرای انقلاب فرانسه.
- ۹- اوگوست بلانکی Auguste Blanqui نظریه‌پرداز انقلابی و سوسیالیست فرانسوی. او یک روز قبل از آغاز جنبش دستگیر و زندانی می‌شود، به طوری که نمی‌تواند در کُمون پاریس شرکت نماید، اما هوادارانش در شورای کُمون فعالانه حضور دارند.
- ۱۰- دولت : État به فرانسه، State به انگلیسی، Stand به آلمانی. دولت‌گرایی : Étatisme
- ۱۱- کارل مارکس. *نقد فلسفه سیاسی هگل* - ۱۸۴۳. فصل: *دموکراسی یا انسان اجتماعی شده*. صفحه ۹۰۳. ر.ج.ک. به کتاب‌نامه.
- ۱۲- ژان ژاک روسو. *قرارداد اجتماعی* کتاب سوم فصل پانزدهم : *درباره‌ی نمایندگی*. صفحه ۱۳۵. ر.ج.ک. به کتاب‌نامه.
- ۱۳- مجمع عمومی : Assemblée générale
- ۱۴- دولت - ملت : État-nation

## کتاب‌نامه کوتاه

1. **Alain Badiou**. *L'hypothèse communiste. La commune de Paris*. Circonstances, 5. Lignes, 2019.
2. **Miguel Abensour**. *La communauté politique des «tous uns»*. Chap 5, La vraie démocratie. Les belles lettres. 2014.
3. **Miguel Abensour**. *La démocratie contre l'État*. Collège international de philosophie. 1997.
4. **Mikhaïl Bakounine**. *Théorie générale de la révolution*. Textes assemblés. Les nuits rouges. 2001.
5. **Karl Marx**. *La guerre civile en France*. Œuvres complètes Tome 2. Editions de progrès. 1976.
6. **Karl Marx**. *Critique de la philosophie politique de Hegel*. Œuvres tome III Pléiade.
7. **Friedrich Engels**. *Intruduction à la guerre civile en France* (1891). Idem.
8. **Jean-Jacques Rousseau**. *Du contrat social*. GF Flammarion. 2001.